**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030815**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

خلاصۀ عرض ما در جلسۀ قبل این بود که کلمۀ یحب الله مرادش استحباب یا وجوب هست به دلیل اینکه هر چند لا یحب مراد تحریم است، دلالت یحب الله بر استحباب و وجوب به جهت اطلاق هست، چون اطلاق اقتضا می‌کند که حب غالب وجود داشته باشد، حب غالب بر بغض، ولی در لا یحب اطلاق اقتضا می‌کند که مطلق حب، حب به معنای لغوی‌اش که اعم از حب غالب بر بغض هست و حب مغلوب بغض همۀ اینها را شامل می‌شود در نتیجه از لا یحب الله تحریم استفاده می‌شود.

دو نکته را ضمیمه بکنم، یک نکته این است که در بحث اطلاق، اطلاق‌گیری شهید صدر یک کلامی دارد، فی الجمله درست است معمول هم همینجور هست ولی حالا شاید به صورت کلی درست نباشد، ایشان می‌گوید که وقتی موضوع قضیه را ما می‌سنجیم، اطلاق‌گیری می‌کنیم ظهور در این دارد که حکم روی جمیع افراد هست و در مورد محمول صرف الوجود استفاده می‌شود. وقتی گفته می‌شود العالم یعلم، ظاهر عالم اطلاقش اقتضا می‌کند همۀ عالم‌ها این حکم را دارند، ولی یعلم نه اینکه عالم‌ها، العالم یعلم تعبیر بد بود. الانسان یعلم، همۀ انسان‌ها این حکم را دارند. اطلاق قضیه اگر در مقام بیان باشد و مقدمات حکمت تام باشد الانسان یعلم یعنی همۀ انسان‌ها، ولی یعلم نه اینکه یعنی همۀ چیزها را می‌داند، یعلم یعنی علمی دارد، صرف الوجود علم برای انسان ثابت هست. در ما نحن فیه هم وقتی می‌گویم یحب الله، یحب الله در ناحیۀ محمول هست، بنابراین می‌گوییم خداوند محبتی نسبت به این شیء دارد که وقتی به نحو صرف الوجود باشد می‌تواند محبت استحبابی باشد، می‌تواند محبت وجوبی باشد ازش استفاده نمی‌شود که حتما آن بالاترین درجۀ محبت را باید دارا باشد.

**شاگرد:** ولی غالب بودنش باید باشد، صرف الوجودی که به حد غلبه هم رسیده باشد.

**استاد:** آن یک نکتۀ دیگر بود، دو تا نکته است. یک نکته بحث اطلاق آن از یک جهت بحث صرف الوجودی است، از یک جهت دیگر بحث اینکه مراد از حب حب غالب است، آن یک نکتۀ دیگر است. این یک نکته.

نکتۀ دوم که می‌خواهم عرض بکنم آن این است که ما در بحث مقدمات حکمت عرض می‌کردیم که نیاز به اثبات در مقام بیان بودن که عمدۀ مقدمات حکمت هست برای اثبات عمومیت در جملات اثباتی هست. جملات سلبی اصلا نیاز به مقدمات حکمت ندارد، چون عرض می‌کردیم ما مقدمات حکمت را برای اینکه قضیۀ مهمله تبدیل بشود به قضیۀ کلیه برای این می‌گفتیم، می‌گفتیم وقتی می‌گوییم الانسان عالمٌ اگر بعضی از افراد انسان عالم باشند کافی هست برای اینکه این جمله به کار برده بشود، الانسان عالمٌ. ولی برای اینکه بخواهیم عمومیت بدهیم باید در مقام بیان باشد که الانسان عالم مراد این باشد که کلُ انسانٍ عالم.

ولی در جملۀ منفی نفی طبیعت به نفی جمیع افراد است، اثبات طبیعت به اثبات صرف الوجود است، لازم نیست همۀ افراد باشند تا این صرف الوجود اثبات بشود. ولی نفی طبیعت به نفی جمیع افراد است، اصلا دیگر نیازی به مقدمات حکمت هم ندارد. البته مقتضای اطلاق است، ولی این مقتضای اطلاق نه اینکه نیاز به مقدمات حکمت دارد. مقتضای اطلاق به حکم عقل است، عقل حکم می‌کند یک طبیعتی را که منتفی هست جمیع افرادش منتفی باشد. البته این یک نکته‌ای هست که باید این نکته را توجه داشته باشیم که این طبیعت را که می‌خواهیم بگوییم اطلاق اقتضا می‌کند جمیع افرادش منفی باشد گاهی اوقات ممکن است انصرافی، تناسب حکم و موضوعی خود آن طبیعت را که منفی ما هست به بعضی اصناف خاصش منصرف کند، آن یک بحث دیگر است، بحث انصراف یک مرحلۀ دیگری هست که اگر یک جایی انصرافی بود آن قبول است. ولی اگر بحث انصرافی در کار نباشد طبیعت نفی‌اش به نفی جمیع افراد هست و وقتی نفی‌اش به جمیع افراد بود در ما نحن فیه هم لا یحب معنایش این است که محبت جمیع افراد محبت نفی شده، فرض هم کردیم که مراد از محبت خصوص غالبه نیست، یعنی محبتی که در ضمن کراهت، اباحه، وجوب، استحباب، همۀ این محبت‌ها هست نفی می‌شود، بنابراین ازش تحریم استفاده می‌شود. البته توضیحاتی جلسۀ قبل دادیم که آن محبتی که مؤثر در حکم هست اینجا انصراف به آن دارد در نتیجه محبتی که در ضمن تحریم هست ناظر به آن نیست.

**شاگرد:** بعضی وقت‌ها مثلا فرض کنید می‌گویند فلان دارو برای مریضی من فایده دارد؟ می‌گوید فایده ندارد، ولی منظورش فایده به مفاد وضعی‌اش را نفی نمی‌کند که کلا هیچ فایده‌ای ندارد.

**استاد:** بله می‌گویم در مقامات گاهی انصراف پیدا می‌کند، انصراف فایده به فایدۀ غیر غالبه است.

**شاگرد:** انصراف مفاد اطلاقی است، مفاد سکوتی

**استاد:** نه، گاهی اوقات ویژگی‌های مقام این هست که همه چیزها که فایده دارند. آن معنای فایده‌ای که هست چون در مقام بیان این است که من خوب بشوم، فایده‌بخشی می‌خواهم خوب بشوم و ضرر نکنم.

**شاگرد:** این مفاد اطلاقی است دیگر

**استاد:** نه، بحث این هست که ما یک مفاد اطلاق نسبت به سلب داریم، یک مفاد اطلاق نسبت به مسلوب داریم. گاهی اوقات تناسبات حکم و موضوع دخالت دارد در اینکه احیانا مراد ما از مسلوب نه سلب، مراد ما از مسلوب سنخ خاصی باشد، این را قبول داریم عرض کردم. گاهی اوقات مسلوب ممکن است انصراف به شیء خاصی داشته باشد. مثال‌های شما از این قسم هست، چون در مقام بیان این هست که می‌گوید فایده دارد آن فایده‌ای که از آن طرف ضرر زیاد برساند آن را نمی‌خواهد بگوید، این مقام سؤال فایدۀ غالبه است، وقتی می‌گوید فایده ندارد یعنی فایدۀ غالبه ندارد.

**شاگرد:** چون در مقام بیان است

**استاد:** نه در مقام بیان، به بحث مقام بیان ربطی ندارد، بحث سر این است که تناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند، آن مقام بیان بودن یک چیز دیگر است. بحث این است که تناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند آن فایده‌ای که اینجا مورد سؤال هست این باشد، چون هدفش از این سؤال این است که می‌خواهد بخوردش، تناسبات حکم و موضوع این است. در مقام این است که بالأخره بخورمش یا نخورمش؟ می‌خواهد یک کاری کند که دوایش خوب بشود، این خوب شدنی که از آن طرف ضرر دارد آن که مطلوب شخص نیست. این بحث تناسبات حکم و موضوع است، تناسبات حکم و موضوع در متعلق تصرف می‌کند.

**شاگرد:** شرطش در مقام بیان بودن هست یا نه؟ اگر متکلم در مقام بیان این جهت نباشد که ازش استفاده

**استاد:** نه دو تا چیز را اصلا قاتی نکنید، یک بحث سر این هست که فرض کنید که مثلا می‌گوییم الصوم واجب، یک موقع بحث این هست که این صومی که می‌گوییم واجب هست این هیئت جملۀ صوم واجب آیا در همۀ موارد هست یا در بعضی موارد هست؟ گاهی اوقات خود کلمۀ صوم را می‌خواهیم بگوییم آیا به جهت مجاز در بعضی از اصناف، حالا مجاز در کلمه یا مجاز در حصر در بعضی از افراد به کار رفته یا به کار نرفته. در مقام بیان بودن لازم نیست به آن معنا، در مقام بیان، آن مقام بیانی که ما می‌گوییم مقام بیان یعنی سور قضیه است، این در مقام، آن یک چیز دیگر است غیر از در مقام بودن اینجاست، این یعنی ما باید تناسبات حکم و موضوع داشته باشد، آن یک حرف است، آن در مقام بیان بودن با این در مقام بیان بودن فرق دارد اینها را با همدیگر قاتی نکنید.

این چکیدۀ مطالبی که ما تا اینجا عرض کردیم.

اینها همه در مورد یحب الله و لا یحب الله بود. اما در مورد لا احب و ما احب، جایی که معصوم علیه السلام محبت را به خودشان نسبت می‌دهند، احب ذلک. احب ذلک هم مثل یحب الله دلالت بر استحباب یا وجوب می‌کند، البته نوعا هم دلالت بر استحباب می‌کند حالا من احب ذلک نمی‌دانم اصلا جایی در وجوب به کار رفته، یا به کار نرفته، شاید اصلا ظاهرش هم اصلا استحباب باشد نه ظاهرش جامع باشد که اینجور باشد، حالا مواردش را باید به طور کامل نگاه کرد ببینیم که آیا جایی داریم که ازش وجوب استفاده می‌شود یا نه؟

اما لا احب و ما احب را بیشتر می‌خواهم رویش صحبت کنم که ما گفتیم لا یحب الله، ما یحب الله اینها ظاهرشان تحریم است، اما لا احب یا ما احب اینها چطور؟

در مورد لا احب و ما احب من یک مقداری در کلمات فقها جست‌وجو کردم فرصت نکردم جست‌وجویم را تکمیل کنم در واقع سه جور نظریه در اینجا وجود دارد. یک جور این است که گفتند لا احب ظاهر در کراهت است، طبیعتا این ظاهر در کراهت می‌تواند به قرینۀ خارجی حمل بر تحریم هم بشود این در عبارت نهایة المرام ظاهر در کراهت بودن آمده، جلد ۱، صفحۀ ۱۹۱؛ مناهج الاخیار، جلد ۳، صفحۀ ۳۸۷؛ روضة المتقین، جلد ۱، صفحۀ ۱۴۸، جلد ۷، صفحۀ ۸۸. غایة المرام هم جلد ۱، صفحۀ ۴۷۶ ظاهرا مرادش همین است، می‌گوید هو یعنی حدیثی هست که توش ما احب دارد یدل علی الکراهیة، یدل یعنی ظاهرا مرادش ظاهره است.

در مرآة العقول، جلد ۵، صفحۀ ۲۷۳ در مورد یک روایتی از جعفر بن مثنی خطیب نقل شده که سؤال می‌کند که می‌شود مثلا از بالای گنبد پیغمبر به داخل مرقد پیغمبر نگاه کرد؟ داشتند بنایی می‌کردند بالای گنبد مکشوف بوده می‌گفته می‌شود به داخل نگاه کرد؟ این روایت می‌گوید ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه، بعد تعلیل کرده که نمی‌ترسید که پیغمبر خلوت کرده باشد با همسرانش و بعضی از اهلش و امثال اینها. مرحوم علامۀ مجلسی در مرآة العقول فرمودند:

«قوله عليه السلام: لا أحب، ظاهره الكراهة لكن التعليل يومئ إلى الحرمة،»

یعنی قابلیت حمل بر حرمت هم دارد.

در مرآة العقول، جلد ۲۰، صفحۀ ۳۰۳ ظاهر فی الکراهة هست.

در ملاذ الاخیار، جلد ۱۲، صفحۀ ۵۰۲ می‌گوید یمکن حمل ما احب علی الحرمة. اینها می‌خواهند بگویند ظاهرش کراهت هست ولی قابلیت حمل بر حرمت هم دارد.

یک روایتی هست که در روایت وارد شده صحبت سر این است که آیا ذبیحه را می‌شود اهل کتاب ذبح کنند؟ امام علیه السلام می‌فرمایند ما احب ان تفعله فی مالک انما الذبیحة الاسم و لا یومن علی الاسم الا المسلم.

ذبیحه حلیتش به اسم خداست و این اسم خدا را فقط مسلم هست که ایمن هست که اسم خدا را ببرد. غیر مسلم چون به خدا عقیده ندارد و به این مطلب این است که آن اسم چیز نمی‌کند.

حالا به تناسب یاد یکی از دوستان که برزیل رفته بود، می‌گفت گاهگاهی مشکل اصلی همین که اسم می‌برند یا اسم نمی‌برند می‌گفت اگر آن بنده خدایی که مسئول ناظر هست مست نباشد اسم می‌برد ولی گاهی اوقات مست بودن فقط باید مواظبت کرد که آنها مست نکنند و الا مست نکنند انجام می‌دهند.

در غایة المراد، جلد ۳، صفحۀ ۱۰۶ مرحوم شهید اوّل فرموده که فلفظ لا احب لا یدل علی التحریم بل هو ظاهر فی الکراهیة.

همچنین در مجمع الفائده، جلد ۱۱، صفحۀ ۱۹۸ مرحوم محقق اردبیلی تعبیری دارد که، یک روایتی هست صحیحۀ علی بن یقطین، سألته عن الرجل یحل فرج جاریته قال لا احب ذلک.

ایشان می‌فرماید که: «و امّا حمل صحيحة علي بن يقطين على التحريم فغير بعيد، لأن إطلاق (لا أحبّ) و (مكروه) على التحريم كثير،»

اینها ظاهرا مرادشان این هست که قابلیت حمل به تحریم را دارد.

می‌گوید اطلاق لا احب و مکروه بر تحریم کثیر است، چون کثیر است بنابراین صلاحیت حمل دارد. این ظاهرش این است اینها می‌خواهند که بگویند ظاهرش کراهت است، قابلیت حمل بر تحریم هم دارد،

در مجمع الفائده، جلد ۱۱، صفحۀ ۱۹۶ می‌گوید:

«سألته عن شرب الفقاع الذي يعمل في السوق و يباع و لا ادري كيف عمل و لا متى؟ أ يحلّ (لي- خ) ان اشربه؟ قال: لا أحبّ.

لعله يريد ب‍ (لا أحب) التحريم ليوافق الأخبار الكثيرة.»

از باب جمع عرفی گاهی اوقات لا احب را ما حمل بر تحریم می‌کنیم.

**شاگرد:** همین روایتی که علی بن یقطین بود الآن خواندید.

**استاد:** بله.

بنابراین یک وجه این هست که ما بگوییم که لا احب ظاهر در کراهت هست ولی صریح نیست قابلیت حمل بر تحریم را هم دارد. مرحوم شیخ بهایی هم در یک جایی در مورد جلود ثعالبت در روایت هست که و ما احب ان تصلی فیها ایشان فرمودند در این مورد این روایت گفتند و ان کان ظاهره الکراهیة محمول علی عدم الجواز فن المنع من الصلاة فیها و در مشابهاتش هو المعروف من مذهب الاصحاب. حبل المتین، صفحۀ ۱۸۲. این یک مطلب.

در مجمع الفائده، جلد ۶، صفحۀ ۳۹۳ هم یک جایی همین مطلب را دارد، در مورد یک روایت آن روایت این هست:

«سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن شراء القماري يخرج من مكة و المدينة؟ فقال: ما أحب ان يخرج منها (منهما يب) شي‌ء .

لعلهم فهموا منها الجواز على كراهية و ليست بصريحة إذ كثيرا ما يقال: ما أحبّ، و أريد به التحريم.»

پس این بزرگان یک قول این هست که قائل به ظهور در کراهیت دارند که نتیجۀ این ظهور در کراهیت این هست که به جهت جمع عرفی با روایت‌های صریح در تحریم می‌تواند حمل بر تحریم بشود.

یک عبارتی در مدارک هست، در مدارک الاحکام، جلد ۱، صفحۀ ۲۸۸ روایتی که در موردش لا احب له ذلک می‌گوید و هو صریح فی الکراهیة، تعبیر صریح فی الکراهیة تعبیر کرده.

این صریح فی الکراهیة را قبل از ایشان مرحوم شیخ طوسی در استبصار در ضمن یک روایتی هم آورده:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُحِلُّ فَرْجَ جَارِيَتِهِ قَالَ لَا أُحِبُّ ذَلِكَ.

فَلَيْسَ فِيهِ مَا يَقْتَضِي تَحْرِيمَ مَا ذَكَرْنَاهُ لِأَنَّهُ وَرَدَ مَوْرِدَ الْكَرَاهِيَةِ وَ قَدْ صَرَّحَ ع بِذَلِكَ فِي قَوْلِهِ لَا أُحِبُّ ذَلِكَ فَالْوَجْهُ فِي كَرَاهِيَةِ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا مِمَّا لَيْسَ يُوَافِقُنَا عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ الْعَامَّةِ وَ مِمَّا يَشْنَعُونَ بِهِ عَلَيْنَا فَالتَّنَزُّهُ عَمَّا هَذَا سَبِيلُهُ أَفْضَلُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ حَرَاماً» (استبصار، جلد ۳، صفحۀ ۱۳۷.)

نظیر این عبارت در تهذیب، جلد ۷، صفحۀ ۲۴۳ هم هست آنجا تعبیر دارد که اولی فترضی ان، شبیه این اولی تعبیر کرده.

ولی یک تعبیر دیگری در استبصار هست، جلد ۳، صفحۀ ۱۸۹:

«فَالْوَجْهُ فِي هَذَا الْخَبَرِ ضَرْبٌ مِنَ الْكَرَاهِيَةِ وَ لِأَجْلِ ذَلِكَ قَالَ وَ لَا أُحِبُّ لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا وَ لَمْ يَقُلْ وَ لَا يَجُوزُ وَ الْوَجْهُ»

این عبارت دیگر شیخ با این سازگار هست که ظاهر روایت این باشد، عبارت صریح نمی‌گوید کراهیت هست.

این هم تعبیر ضرب من الکراهیة که تعبیر می‌کند ممکن است مرادش همان نکته‌ای باشد که در همان روایت قبلی بهش اشاره می‌کند. گاهی اوقات کراهیت به عنوان اوّلی شیء مکروه است، گاهی اوقات به عنوان ثانوی شیء مکروه هست چون مورد تشنیع مخالفین قرار می‌گیرد می‌تواند این مکروه باشد، البته گاهی اوقات تشنیع مخالفین اگر خیلی شدید باشد ممکن است به تحریم بینجامد، کما اینکه امام علیه السلام در مورد ازدواج موقت به اصحابشان در بعضی از روایات هست می‌گوید مادمتم فی المدینة از این کارها نکنید حرمت علیکما، در یک روایت هست خطاب به دو تا از روات هست در بعضی روایت‌ها به طور کلی هست، چون داستان‌هایی پیش آمده، داستان ابان بن تغلب معروف هست که آن طرفی که این را چیز کرده بود در صندوق گذاشته بود بین صفا و مروه گفته بود می‌خواهی همینجا خبر بدهم که تو آمدی، چون عامه ازدواج موقت را زنا می‌دانند نمی‌توانسته به عنوان ازدواج مطرح کند، می‌گوید ده هزار درهم، چقدر برای اینکه این مقدار، داستان. ابان هم خیلی محترم بوده، می‌گوید در مدینه وقتی می‌آمد اخلیت له صاریة النبی تقوضت الیه الحلق، حلقه‌ها شکسته می‌شد همه به او، تقوضت یعنی شکسته می‌شد. تماتم حلقه‌ها از بین می‌رفت، حلقه‌های درسی، یک حلقۀ واحد هم به او واگذار می‌شد او هم ساریة النبی، ظاهرا مراد از ساریة النبی این ستونی هست که منبر پیغمبر مثلا آنجا بوده، حالا روی منبر چیز می‌کردند یا نزدیک، به هر حال محل اصلی تحدیث و تعلیم و درس حدیث و فقه و استفتاء و فتوا و اینها به ابان بن تغلب واگذار می‌شده اینقدر محترم بوده ولی با این حرف‌ها گفته بود ذبح العلم این همین است.

این یک نظریه. نظریۀ دوم که صریح تعبیر می‌کردند.

یک نظریه‌ای هم در بعضی کلمات علامه دیدم، علامه می‌گوید نه ظاهر است نه صریح در کراهیت هست.

تذکرة الفقها، چاپ قدیم، صفحۀ ۶۴۳ یک روایتی هست که لا احب دارد می‌گوید الحدیث لا یدل علی التحریم و لا الکراهیة همان یحل له فرج جاریته، در مورد همان روایت اینجوری تعبیر می‌کند. لا یدل علی التحریم و لا الکراهة. البته شاید مراد ایشان از لا الکراهة کراهت به عنوان اوّلی باشد. می‌گوید ممکن است اینجا کراهتش به عنوان ثانوی باشد.

یک جایی در کنز الفوائد دارد، جلد ۱، صفحۀ ۳۰۵:

عدم التصريح في النصّ على التحريم أو الكراهية،»

البته عدم التصریح می‌خواهد بگوید: «فإنّ الرواية الواردة في هذا المعنى هي ما رواه عيص في الصحيح قال: سألت أبا عبد اللّٰه عليه السّلام عن شراء القماري»

کنز الفوائد عدم التصریح درست است خب تصریح نیست، ولی به هر حال علامه الحدیث لا یدل علی التحریم علی الکراهیة ممکن است بگوییم اصلا ایشان می‌خواهد بگوید دال بر کراهیت هم نیست، کأنّ نفی محبت می‌کند، نفی محبت یعنی مستحب نیست، ممکن است مباح باشد. عرض کردم این مطلب درست نیست خلاف.

مطلب درست همان است که در کلمات غالب آقایان دارد، ظاهرش کراهت است ولی صریح نیست در کراهت، می‌تواند حمل بر حرمت هم بشود به قرینۀ سایر روایات.

یک نکته‌ای می‌خواهم عرض بکنم بحث سر این است که لا احب چه فرقی دارد با لا یحب الله که ما در لا یحب الله گفتیم ظاهرش حرمت است ولی در لا احب، ما احب اصلا ظاهرش کراهت است حملش به حرمت و اینها نیاز به دلیل دارد.

پاسخ مطلب این است که به نظر می‌رسد اینکه محبت را امام علیه السلام به خودش نسبت می‌دهد نه به خدا این تضعیف جنبۀ زاجریت این لفظ است، بحث سر این بود اگر این مطلب حرام بود مناسب بود که به خدا نسبت بدهد بگوید خدا دوست ندارد امثال اینها که زجرش کامل باشد. اینکه امام علیه السلام به خودش نسبت می‌دهد این نسبت دادن به خود کأنّ می‌خواهد آن درجۀ زجر و نهی را پایین بیاورد و خود همین گویا ظهور می‌دهد در کراهت و امثال اینها.

یک نکته‌ای من به ذهنم می‌رسد که، در ذهنم هست تعبیرهای ما احب، لا احب، تعبیرهای فقهای آن دوره بوده، به نظرم الآن فرصت نکردم به چیزهای عامه مراجعه کنم. در ذهنم هست من در منابع عامه، در احمد بن حنبل که زیاد این را به کار برده، لا احب، ما احب امثال اینها. از اصطلاحات رایج احمد بن حنبل است. ولی در ذهنم هست از فقهای قدیمی‌شان هم که زمان امام صادق و زمان امام باقر علیه السلام بودند این تعبیر لا احب و ما احب و امثال این تعبیرات را هم زیاد به کار می‌بردند، در مقام کراهت و امثال اینها.

**شاگرد:** مالک زیاد دارد

**استاد:** مالک زیاد دارد بله. دیدم من در کلمات اینها. به نظرم می‌رسد که در کلمات حتی قبلی‌ها هم، حالا مالک تقریبا معاصر امام صادق و یک مقداری شاگرد امام صادق هم بوده، ولی فکر می‌کنم فقهای قبل‌تر هم که در زمان امام باقر علیه السلام بودند هم این لا احب و ما احب را در مقام کراهت به کار می‌بردند. اینکه امام علیه السلام این تعبیرات را به کار می‌برد نمی‌خواسته یک ادبیات تازه‌ای امام به کار ببرد که تصور بکنند که مثلا امام علیه السلام بر خودش یک دم و دستگاهی باز کرده، مخالف شئون تقیه و امثال اینها بوده. و فکر می‌کنم علت اینکه لا احب و ما احب و این ادبیات به کار رفته به خاطر رواج آن ادبیات در میان فقهای آن دوره بوده. بحث لا احب و ما احب تمام شد.

به نظرم رسید که بحث ینبغی و لا ینبغی را قبل از کراهت بحث کنیم مناسب‌تر باشد چون بحث‌هایش فکر می‌کنم خیلی نزدیک باشد به لا یحب و یحب و امثال اینها، در مورد ینبغی و لا ینبغی. آن چیزی که اجالتا به ذهن می‌رسد این هست که ینبغی ظهور در وجوب ندارد، ینبغی هم بر استحباب به کار می‌رود، بلکه ظهور در استحباب دارد به یک معنا، حالا این را بعد توضیحش را می‌دهم که ظهور در استحباب دارد البته ممکن است یک جایی احیانا در وجوب هم به کار برود ولی نیاز به قرینۀ خارجیه دارد برای حمل ینبغی بر وجوب. ولی لا ینبغی ظهور در تحریم دارد، حالا این را ملاحظه بفرمایید در مورد لا ینبغی وجه اینکه، توجیه قضیه دقیقا همین توجیهی که در مورد یحب الله و لا یحب الله عرض کردیم عین همین توجیه می‌تواند توجیه کند که ینبغی ظهور در استحباب داشته باشد البته با یک نکتۀ دیگری را هم ضمیمه بکنیم که در مقامی که می‌خواهیم طرف را تحریک کنیم اینکه فقط اکتفا کنیم به لفظی که جامع طلب درش وجود دارد، آن یک مقداری بعید هست بنابراین ینبغی بگوییم ظهور در استحباب دارد. و لا ینبغی ظهور در تحریم.

اینجا دو مرحله بحث ما باید بکنیم، یک بحث این است که آیا از جهت روایات و استعمالات همینجور هست؟ مثلا ینبغی ظهور در استحباب دارد، یا ظهور در جامع دارد. استعمال ینبغی در وجوب اصلا سابقه دارد ندارد، این یک مرحله بحث تتبع موارد استعمال.

همچنین در مورد لا ینبغی، تتبع موارد استعمال.

مطلب دوم توجیه آن مطلبی که از موارد استعمال استفاده می‌شود. اگر موارد استعمالش همینجور باشد که در مورد یحب و لا احب الله باشد که توجیه‌اش همین مطلب بود که عرض کردم با یک عبارت تکمیلی که این را فردا عرض خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد